

از اسکندر گجستک تا اسکندر ذوالقرنین

(ارزیابی و تحلیل آشفستگی منابع تاریخی اسکندر مقدونی) بخش دوم

بهمن فیروزمندی شیره جینی

دانشیار گروه باستان‌شناسی دانشگاه تهران

مهدی رهبر

سازمان میراث فرهنگی، گردشگری و صنایع دستی کشور

مصطفی ده پهلوان^۱

دانشجوی دکتری باستان‌شناسی دانشگاه تهران

(از ص ۶۵ تا ۸۴)

تاریخ دریافت مقاله: ۹۱/۱۰/۱۱ تاریخ پذیرش قطعی: ۹۲/۲/۱۹

چکیده

بخشی از دوران تاریخی ایران را از لحاظ فرهنگی، عصر یونانی مآبی در بر می‌گیرد. این عصر با یورش ویرانگر اسکندر- سردار مقدونی - شکل می‌گیرد. اسکندر در سیر تفسیرهای تاریخی تبدیل به یک شخصیت جهانی می‌شود که در تاریخ و ادبیات ملل گوناگون به گونه‌های مختلف در قالب شخصیت‌های حقیقی و افسانه‌ای مطرح شده است. منابع تاریخی اسکندر ما را با مجموعه‌ای از مشخصات افسانه‌ای و تاریخی روبرو می‌سازد که تصویری مبهم و مشوش از اسکندر حقیقی را در ذهن ما متصور می‌سازد. به منظور درک صحیح و مستند منابع تاریخی اسکندر و نقش آنها در مطالعات تاریخی و باستان‌شناسی عصر یونانی مآبی (هلنیسم) سعی بر این شد که به ارزیابی و آسیب‌شناسی شخصیت متغیر اسکندر در پرتو منابع و روایات مورخان غربی و شرقی پرداخته شود. ارزیابی دقیق متون تاریخی غربی و شرقی در دوران قبل از اسلام نشانگر نوع نگاه تعارض آمیز این منابع نسبت به هم دیگر است. به ویژه متون شرقی که شواهدی مستند بر شکل‌گیری نهضت فکری و مقاومت مذهبی روحانیون و جامعه ایران عصر یونانی مآبی، اشکانی و ساسانی در مقابل سنت‌های هلنی‌گری می‌باشند. بررسی و مطالعه اسکندر نامه‌ها و منابع دوران اسلامی نیز چگونگی انحراف مورخان و ادیبان مسلمان و ایرانی در تبعیت از تاریخ‌نویسان و منابع غربی و فقدان آگاهی لازم از منابع شرقی قبل از اسلام را بر ما آشکار می‌سازد.

واژه‌های کلیدی: هلنیسم، اسکندر، اسکندرنامه، مورخین کلاسیک، متون ساسانی، متون ضد هلنی

۳-۳- متون پهلوی

در سده هفتم میلادی یعنی هزار سال پس از اسکندر داستان کالیس تنس (کالیستن) به وسیله یک عیسوی سریانی به زبان «پهلوی ساسانی» (پارسی میانه) و از پهلوی به سریانی ترجمه شد و زمینه آگاهی‌های نوشته‌های پهلوی از یورش اسکندر گشت و پس از آن نیز میراثی شد برای اسکندرنامه‌های پارسی. بخشی از این گفته‌ها نادرست است! کالیس تنس دروغین، هیچ‌گاه به پهلوی ترجمه نگشت. زیرا برابر با آن چه که در این جستار به آن خواهیم پرداخت هیچ یک از متن‌های پهلوی و خدای‌نامه‌های ساسانی هنگامی که از اسکندر یاد می‌کنند با گفته‌های کالیس تنس و اسکندرنامه‌های پارسی برابر نیستند. اسکندر در سنت مزدیسنا و ادبیات پارسی میانه (پهلوی) یک نفرین شده، تبهکار و ستم پیشه به شمار می‌رود، اما در اسکندر نامه‌ها به یک چهره فرا زمینی، پیامبرانه و حکیمانه تبدیل شده است! بنابراین آگاهی متن‌های پهلوی از اسکندر، ریشه در رمان کالیس تنس نداشته و ترجمه آن نیست و اگر این رمان اروپایی در ایران ترجمه شده باشد، در پایان سده هفتم و پس از دوره ساسانی از روی ترجمه سریانی به عربی و از آن پس به پارسی دری بوده و نه پهلوی. هیچ دور نیست که توده جامعه ایران باستان نیز از ترجمه سریانی چندان آگاهی نداشته و یا از گرایش و بهره‌وری از آن به دور بوده است. زیرا رمان کالیس تنس، بزرگ‌ترین دشمن ایرانیان و «بچه تباه تاریخ»^۱ را به یک چهره مسیحایی، نماد هلنیسم (یونان گرایی) و اندیشمند و بینشور مبدل کرده است. در رمان کالیس تنس به مواردی اشاره شده که در هیچ‌کدام از دیگر منابع مورخان اسکندر مشاهده نشده است و نشانگر وقایع الحاقی است که بعد از اسکندر روی داده است یا شباهت زیادی با رخداد‌های مشابه برای شخصیت‌های تاریخی و اسطوره‌ای چون کورش، نمرود و گیلگمش دارد.

نویسنده رمان کالیس تنس را نمی‌شناسیم ولی از برخی قرائن می‌توان دریافت که وی مسیحیان یونانی زبان سده‌های اول میلادی بوده است (ابراهیمی، ۱۳۸۷: ۶ - مجتبیایی، ۱۳۹۰: ۲۷ - ۲۸). رویداد یورش شگفت‌انگیز الکساندر (۳۱۶ - ۳۳۲ پ. م) فرزند فیلیپ مقدونی به مرزهای امپراتوری هخامنشی با درنگ در رویداد‌های سهمگین و دهشت‌بار و فرآیند کردارهای این سردار اروپایی در ایران، به ویژه آیین کتاب سوزان او در شهرهای هخامنشی چنان رخنه‌ای شگرف و تلخ در حافظه تاریخی و روان فرهنگی مردمان این سرزمین بر جای گذارد که نام او در تاریخ ایران باستان همواره با نفرین و دشنام یاد می‌گشته است! در روند آیین کتاب

^۱ . این پانزومی است که شادروان امیر مهدی بدیع به اسکندر داده بود: (بدیع، ۱۳۶۴: ۸۷).

سوزانی که به فرمان اسکندر روی نمود، بخش‌های بسیاری از اوستا و دانشنامه‌های روزگار هخامنشی نابود گشت که برابر با گزارشی که در دفتر دینی «دینکرت» آمده است، در برگیرنده بسیاری از رشته‌ها و دانش‌های پیشرفته و شگفت انگیز در سنجش با روزگار خویش بوده‌اند، همچو: پزشکی، داروسازی، اختر ماری (نجوم)، آیین شهریاری، تاریخ، جغرافیا، حکمت و فلسفه، فقه زرتشتی و ... رخنه ژرف این یورش دهشتناک با نگرش دستگاه دین‌مدارانه حکومت ساسانی به این رویداد، در ادبیات این دوره و سنت دینی آن، بازتابی مذهبی به همراه داشته است. چنان که در این متن‌ها بیشتر به سوختن اوستای باستانی به وسیله اسکندر اشاره شده تا رویدادهای دیگر.

در ادبیات پارسیک (پهلوی ساسانی) بیزاری ایرانیان از این سردار باختری، به اندازه‌ای است که نام او با پاژنام (لقب): «گجسته» (-گجستک - ملعون و نفرین شده) همراه شده و این واژه در ادبیات ملی و سنت دینی ایران باستان تنها به «اسکندر رومی»، «افراسیاب تورانی»، و «اهرم» اطلاق شده است. متن‌های پارسی‌میانه (ساسانی) که به نام اسکندر همراه با پاژنام‌ها و کردار بد او اشاره کرده‌اند عبارتند از^۱:

ردیف	متون پهلوی	نام اسکندر و پاژنام‌های او
۱	اردویراف‌نامه (ارتاویراف‌نامه)	اسکندر پلید رومی مصرنشین - اسکندر رومی مصرنشین پتیاره ^۲ بدبخت بی‌دین بد کردار
۲	کارنامه اردشیر بابکان (کارنامکی ارتخشتری بابکان)	اسکندر رومی
۳	دادستان مینوی خرد (داتستانی منوگی خرت)	نام اسکندر به همراه ضحاک تازی و افراسیاب تورانی (دو چهره اسطوره‌ای و نفرین شده)
۴	شگفتی‌ها ارزشمندی سیستان	گجسته اسکندر رومی
۵	شهرستان‌های ایران	گجسته اسکندر - گجسته اسکندر فیلیپان
۶	بندھش (بوندھیشن)	اسکندر قیصر - اسکندر رومی
۷	آخر هزاره (سری هزارک)	اسکندر خشم آبیار
۸	در دنیا مردم بد چند بوده و هست	اسکندر رومی
۹	زند و هومن یسن (بهمن یشت)	اسکندر رومی (در کنار نام اژدهاک بد دین و افراسیاب تور)
۱۰	دینکرد پنجم	نام اسکندر به همراه ضحاک و ...
۱۱	نامه تنسر	نام اسکندر به همراه شرحی از ویرانگری‌های او در پارس

^۱ . به منظور دسترسی به اطلاعات بیشتر رک به: ابراهیمی، ۱۳۸۷.

^۲ . پتیاره: در پهلوی پتیارک و مشتق از AR , PITI به معنی مخالفت و ستیز و خصوصاً مخلوقات اهریمنی که برای تباہ کردن اهورامزدا پدید آمده‌اند و اصل اوستایی آن پتی تیار (PAITYARA) است و معنای دیگر آن دیو، مخلوق اهریمنی، زشت و نازیبا، چیزی مکروه و مهیب (الهی، ۱۳۷۹: ۲۸).
از آن چاره ضحاک بیچاره بود که جانش گرفتار پتیاره بود «فردوسی»

در بسیاری از منابع مکتوب و نیز روایات زردشتی جدیدتر، در ادبیات مانوی - سُعدی و حتی در برخی از اسکندرنامه‌های فارسی و بخشی از ادبیات ایرانی - عربی و در جاهای دیگر، اسکندر به اعمال رفتاری وحشیانه و سنگدلانه نسبت به دین زردشت و کشور ایران متهم شده است. در این رابطه می‌توان از «اتهامات» زیر نام برد: ۱- اسکندر دارا را به قتل می‌رساند یا قتل او را تدارک می‌بیند؛ ۲- اسکندر بزرگان و نجیب زادگان ایرانی را به قتل می‌رساند؛ ۳- اسکندر مؤبدان (و حکما) را به قتل می‌رساند؛ ۴- اسکندر آتشکده‌ها را ویران و آتش آنها را خاموش می‌کند؛ ۵- اسکندر شهرها و دژهای ایران را تخریب و نابود می‌کند؛ ۶- اسکندر متون و کتب مقدس را «می‌دزد و سر به نیست می‌کند»؛ ۷- اسکندر فرمان می‌دهد کتاب‌ها را ترجمه کنند؛ ۸- اسکندر کتاب‌ها یا به عبارت دیگر اوستا را می‌سوزاند (دینکرد)؛ ۹- اسکندر کتاب‌ها و نوشتارها را پراکنده می‌کند و بدین ترتیب موجب سردرگمی می‌شود؛ ۱۰- اسکندر سرزمین امپراتوری را تقسیم [و تکه تکه] می‌کند. مسلماً در ارتباط با اتهامات ردیف ۶ تا ۹، مسئله تاریخی نوشتارهای زردشتی مطرح می‌شود، یعنی این مسئله که از چه زمانی روایات مکتوب و تثبیت شده زردشتی و به ویژه یک اوستای مکتوب وجود داشته است. ویسهوفر این دو فقره اتهام را به گونه دیگری مطرح می‌کند. او این نکته را متذکر می‌شود که به تأیید تقریباً همه دانشمندان - در زمان اسکندر هنوز یک اوستای مکتوب یا بخش‌های مکتوبی از آن وجود نداشته است. پس آیا علم به این که اسکندر به طور قطع نمی‌توانسته متون مقدس را بسوزاند یا بدزد و سر به نیست کند، بدان معنا است که این روایت زردشتی، به هر دلیل، شاه مقدونی را به ناحق به رفتار کفرآمیز و بی‌حرمتی نسبت به مقدسات متهم کرده است؟ یا این که، علیرغم تمام اغراق‌ها و تحریف‌ها، در پس این اتهام یک هسته تاریخی [واقعی] وجود دارد؟ این پاسخ که گویا اسکندر بعدها، یعنی در دوره ساسانیان یا حتی در ایران پس از اسلام بدنام گردید و به نابود کردن کتب مقدس متهم شد، قابل اثبات نیست. چرا باید اسکندر را در دوره ساسانیان مخلوق اهریمن معرفی کنند؟ در حالی که در آن زمان اولاً صدها سال از مرگ او می‌گذشت و ثانیاً، همان طور که می‌دانیم، شخصیت اسکندر به خاطر تصویری که به عنوان یک شاه نمونه در داستان اسکندر از او ترسیم شده بود، برای برخی محافل ساسانی جلوه‌ای جذاب و خواستنی داشت. نه، پدیده به وجود آمدن تأثیر گسترده و دیر پای تصویر منفی اسکندر [در ایران] تنها به این شرط قابل درک است که بپذیریم اتهامات زردشتیان، علیرغم برخی اغراق‌ها، دارای

پایه‌های مستند تاریخی است. اما کدام کار و کنش اسکندر می‌تواند منشأ و سرچشمه نفرت زردشتیان از او بوده باشد؟^۱ (ویسپوفر، ۱۳۸۸: ۵۸۳-۵۸۲). ویسپوفر معتقد است، اگرچه زردشتیان در زمان اسکندر به ظاهر و از قرار معلوم روایت و نسخه مکتوبی از اوستا در اختیار نداشتند که اسکندر بتواند آن را «بسوزاند» یا «بدزد» اما تأثیر مرگ «مؤبدان»، که در آن زمان - زمانی که سنت و روایت به صورت شفاهی و سینه به سینه نقل می‌شد و انتقال می‌یافت - به مثابه «کتاب‌های زنده دین و ایمان» عمل می‌کردند، با از دست رفتن سنت‌ها و روایات به دلیل آتش‌سوزی و سرقت، تفاوتی نداشت: چون همراه با مرگ مؤبدان بخشی از روایات مذهبی «می‌مرد» و از دست می‌رفت (ویسپوفر، ۱۳۸۸: ۵۸۴). ا. ت. اومستد و ا. ا. هرتسفلد معتقدند که این داستان در اواخر دوره پارت‌ها یا آغاز دوره ساسانیان برای توجیه فقدان ادبیات مکتوب مذهبی ساخته و پرداخته شده است. ه. س. نوبرگ این روایت را در خور اعتقاد نمی‌داند و آن را خیال‌بافی می‌شمرد. از سوی دیگر، عده‌ای از دانشمندان معروف، از قبیل: ک. ف. گلدنر، ا. و. و. جکسن و و. ب. هنینگ روی هم رفته آن را روایتی در خور اعتماد و قابل قبول می‌دانند. کندی ادی نیز نظر اخیر را صحیح می‌داند. کندی ادی معتقد است که شواهد وجود نسخه‌ای از اوستا و ادبیات مذهبی در تخت جمشید را نشان می‌دهند. هر میپوس از میری مورخ نیمه دوم قرن سوم پ. م آورده است که بالغ بر یکصد هزار بیت از آثار زرتشت مکتوب بوده است. پائوسانیاس^۲، که در نیمه قرن دوم ب. م می‌زیسته به خواندن ادعیه مذهبی توسط مغان از روی یک کتاب غیر یونانی اشاره می‌کند. و. ب. هنینگ یک متن مانوی چاپ کرده که گفتاری از مانی را در بر دارد. مانی مؤکداً می‌گوید که شاگردان زرتشت سخنان استاد خود را می‌نوشتند و نوشته‌های آنها مأخذ و مبنای اوستای عهد ساسانی است. ادی در کنار تأیید گفته‌های دینکرد، بردن نسخه‌ای از اوستا به یونان را صورت اغراق یافته اتهامی ضد مقدونی و قدیمی می‌داند که از نهضت مقاومت مذهبی ایرانیان سرچشمه گرفته است (کندی ادی، ۱۳۴۷: ۱۶ - ۱۷).

^۱ . تصویر منفی اسکندر و ایراد اتهام بر او تا این حد و درجه بر روایات و سنت‌های زردشتی سایه افکنده است، شاید نشانگر این نکته باشد که اتهامات وارده بر اسکندر فقط در سنت‌ها و روایات مذهبی جنوب غرب ایران ریشه ندارد، بلکه منشأ زردشتی آنها سراسری است و کل ایران را در بر می‌گیرد (از جمله منابع مانوی - سغدی و بابلی). این واقعیت که در متونی که ریشه پرسی ندارند نیز اتهامات مشابهی بر اسکندر وارد شده، مؤید این فرضیه است (ویسپوفر، ۱۳۸۸: ۵۸۴).

^۲ . Pausanias

۳-۴- متون اسلامی^۱

نخستین ردپای سرگذشت نامه های اسکندری در ایران و اسکندرنامه‌های پارسی پس از یورش تازیان پدیدار گشت که جامعه ایرانی دچار گسستگی با ادبیات باستانی خویش گشته بود. چنان که برای نمونه در سده ششم هجری، نگارنده گمنام مجمل التواریخ و القصص، از دفتری با نام «اخبار اسکندر» سخن می‌گوید و پس از آن نیز می‌توان از اسکندر نامه‌های نامدار در ادبیات پارسی همچون: «اسکندرنامه نظامی گنجوی» (شرفنامه و اقبال نامه)، «اسکندر نامه افزوده» (ملحق) بر شاهنامه فردوسی، «آیین اسکندری» از امیر خسرو دهلوی (۶۵۱ - ۷۰۵ ه. ق) که در سال ۶۹۹ به پیروی از اسکندر نامه نظامی سروده شد، «خردنامه اسکندری» از نورالدین عبدالرحمان جامی (۸۱۷ - ۸۹۸ ه. ق) و «آیین اسکندری» سروده خواجه زین العابدین علی (نوبدی) عبدی بیک شیرازی (۹۲۱ - ۹۸۸ ه. ش) یاد کرد. در این میان یکی از تازه‌ترین اسکندرنامه‌های پارسی، کلیات هفت جلدی اسکندر نامه صاحبقران ذوالقرنین، نوشته منوچهر خان حکیم است که گویا در دوره صفوی نوشته شد و نخستین بار در ۱۲۷۴ هجری انتشار یافت. در همین روند نباید فراموش کرد که گونه‌های اسکندرنامه در سرتاسر جهان و به زبان‌های گوناگون نیز بسیار است. بی شک تمامی این اسکندرنامه‌ها ریشه‌ای در اسکندرنامه کالیستنس دروغین دارند و برابر با دستمایه‌های آن است که چهره-ای دگرگون و جدا با ادبیات ایران باستان (پهلوی) را از تازنده مقدونی به دست می‌دهند که از راست نویسی نیز به دور است. باید یادآوری کرد که درونمایه خدای نامه ساسانی، به زبان پهلوی، هم‌تباری ویژه‌ای با دیگر متن‌های پهلوی دارد که همانا دشنام به اسکندر و بیزاری جامعه ایرانی از او را روایت می‌کند و این خود بزرگ‌ترین جدایی متن‌های پهلوی و تاریخ‌های رسمی و دولتی دربار ساسانیان (خدای نامه) با روایت کالیستنس و ترجمه‌های سریانی را نشان می‌دهد (ابراهیمی، ۱۳۸۷: ۱۴-۱۵). «کالیستنس اولنتی»^۲ یا کالیستنس نخستین (۳۶۰-۳۲۷ پ. م) که می‌گویند خواهر زاده یا برادرزاده ارسطو بوده، در جنگ‌ها و نبردها، روزگاری را همپای اسکندر بود و به هنگام رویدادها به نگارش تاریخ می‌پرداخت و در فرجام به جرم گفتن حقایق و همدستی با گروهی از نزدیکان در یک دسیسه، به دست یا دستور اسکندر با ددمنشی بسیار کشته شد. اما رمان اسکندر و اسکندرنامه‌ای را که با نام «داستان اسکندر بزرگ» از آن او دانسته اند، نه تنها نوشته او نیست، که زمان نگارش آن نیز کمتر از

^۱ . در منابع تاریخی پس از اسلام به شخصیت و قصه اسکندر شاخ و برگ زیادی داده‌اند که پرداختن به تمامی آنها در قالب این نوشتار نمی‌گنجد و خود مجالی دیگر می‌خواهد.

^۲ . Callisthène (Kallistenes) d' olynthe

سدهٔ سوم میلادی نمی‌تواند باشد و نگارندهٔ راستین آن کالیس تنس دیگری است که «کالیس تنس دروغین» (کالیس تنس دوم) نام گرفته است. «کالیس تنس دروغین بی‌گمان مصری یونان‌گرا و یونان‌مآبی است که از اسکندر مقدونی، پهلوانی مصری ساخته که به نام و برای مقدونیه و یونان و خاصه مصر، جهان‌گشایی می‌کند. بنابراین قهرمان ملی، وارث و مدعی تاج و تخت فراعنه است و سرنوشت، او را برگزیده است تا نجات بخش ملتش از قید اسارت باشد...» (ابراهیمی، ۱۳۸۷: ۴ - ۵). پی‌یر بریان هم معتقد است که ممکن است قطعاتی از رمان معروف اسکندر نوشتهٔ کالیس تنس دروغین که در محافل اسکندرانی پدید آمده‌اند، به طور مستقیم از منبعی دموتی، یعنی مصری ناشی شده باشد (بریان، ۱۳۸۶/۲: ۶۵۰). اسکندر بنیان‌گذار اسکندریه بود و در مصر مقام نیمه‌خدایی داشت و پسر آمون راء، خدای فراعنهٔ مصر، به شمار می‌رفت. این شهر در زمان جانشینان اسکندر و تا چند سده بعد از او بزرگ‌ترین مرکز فرهنگی جهان آن روزگار بود و برای ترکیب و آمیزش عناصر فرهنگی و یونانی و ایرانی و یهودی موقعیتی خاص داشت. بخش بزرگی از معارف دینی یهود و مسیحیت در آنجا شکل گرفت و به دیگر نقاط جهان گسترش یافت. شهرت اسکندر، فتوحات معجزه‌آسای او و سرگذشت پرماجرا و شگفت‌انگیزش در شرق و غرب جهان، همگی عواملی بود که در طول زمان و در اذهان خیال‌پرور یونانیان، از او شخصیتی افسانه‌ای پدید آورده بود. بسیاری از داستان‌های سامی و سامی‌شده از جایگاه اصلی خود جدا شده و در فضای فکری پر تنوع و گستردهٔ اسکندریه به مجموعهٔ افسانه‌هایی پیوستند که دربارهٔ اسکندر مقدونی ساخته می‌شد (مجتبایی، ۱۳۹۰: ۲۶). در این میان پوران فرخزاد بر این باور است که: «اگرچه تاریخ سازان، کالیس تنس را برادر زادهٔ ارسطو دانسته‌اند ولی چون او (فرخزاد) به پیوند ارسطو و اسکندر بدبین است، این نکته را نیز ساختگی می‌داند و می‌اندیشد که کالیس تنس نخستین به این دلیل ساخته شد تا بتواند وجود کالیس تنس دروغین را که چند قرن پس از او در صحنه پدیدار شد و دروغ نویسی‌هایش جانمایهٔ بخش‌هایی از تاریخ و ادبیات غرب شد توجیه کند.» ترجمهٔ لاتین این داستان به وسیلهٔ «ژولیوس والریانوس» (سدهٔ سوم و چهارم میلادی) انجام گردید و پس از آن ریشهٔ آغازین اسکندرنامه‌های غربی، پس از مسیح و اسکندرنامه‌های شرقی در پس از اسلام گشت (ابراهیمی، ۱۳۸۷: ۴ - ۵). در تاریخ ایران و اسلام، تاریخ اسکندر با دروغ‌ها و افسانه‌های شگفت‌انگیز توأم شده، بسیاری از نوشته‌های مربوط به این دوران، از روی داستان‌ها و قصه‌های یونانی، مصری و سریانی نوشته شده‌اند و سلسله افسانه‌هایی را ساز کرده‌اند که با دست آوردها و پژوهش‌های امروزی و عقل سلیم، تطبیق نمی‌کند و برخی از نوشته‌های دوران

اسلامی درباره آثار مربوط به این دوران و شخصیت اسکندر و اقدامات او به قدری مضحک و دور از ذهن است که تصور آن به نظر غیر ممکن است (الهی، ۱۳۷۹: ۱۱). اسکندر در ادبیات شرقی اسلامی با چهره قرآنی ذوالقرنین توأمان پنداشته می‌شود. اگرچه در ادبیات غربی زاده خدایان یونانی و مصری است! و پدرش را به جز از فیلیپ دانسته اند! اما در ادبیات ایرانی از تبار ایرانیان است! : «داراب کیانی با فیلیپ مقدونی بجنگید و دختر او را بگرفت. اما پس از آن که دختر آبستن گردید او را رها کرد و برابر با این روایات اسکندر مقدونی پسر همین دختر است که از داراب به دنیا آمد. پس از داراب نخست، فرزندش داراب دوم که دارا نام داشت، بر تخت نشست و از اسکندر که بر جای فیلیپ نشسته بود، خراج خواست. پس نبرد در گرفت و اسکندر شهرهای ایرانی را ویران کرد و داراب دوم نیز به دست دو تن از سردارانش (جانوسیار و ماهیار) کشته شد.» بسیاری از محققین همچون تئودور نولدکه، محمد جعفر محبوب، ابراهیم پورداوود و ... بر آنند که ایرانی گشتن اسکندر در نسب‌نامه‌های ایرانی تنها به این انگیزه بوده که با این کار مورخ و جامعه ایرانی می‌خواسته به گونه‌ای، ننگ شکست را از دامان خود بشوید اما از آن جا که هیچ‌گاه نمی‌توانسته این حقیقت را پنهان کند! بدینسان او را ایرانی زاده و فرمانروایی‌اش را در روند پادشاهی کیانی دانسته است! اما این نادرستی را از دریچه‌ای دیگر هم می‌توان دید، اسکندر چندی پس از گشودن ساتراپ‌های پارس و شوش (پایتخت‌های هخامنشی)، شیفته مال و شکوه ایرانیان و آداب و آیین‌های آنان گشته بود. ایرانی‌مآبی اسکندر سببی شد تا پس از مرگ او نگارش اسطوره‌های ملی در این باره آغاز گردد که شاید ریشه در ادبیات عامیانه (فولکلور) داشت. ادبیاتی که درونمایه‌های آن ساخت نقابی ایرانی بر چهره سردار مقدونی و تراشیدن ریشه‌ای شرقی در نسب‌نامه او بود (ابراهیمی، ۱۳۸۷: ۶ - ۷ - ۹). ایرانی بودن اسکندر در برخی منابع شرقی مرتبط از قبیل اسکندرنامه نظامی گنجوی (شرفنامه) مورد تردید قرار گرفته است:

ز تاریخ‌ها چون گرفتم قیاس هم از نامه مرد ایزد شناس
 درست آن شد از گفته هر دیار که از «فیلقوس» آمد آن شهریار
 گفتنی است که نظامی در برخی از اشعار خود اسکندر را پیامبر و سامی دانسته و
 ادعای اعراب را پذیرفته و او را فرزند عبدالسلام پسر ابراهیم کشمیری و مادرش را از تیره
 اسحاق می‌داند. چنانکه سعدی نیز فرموده بود:

سکندر که با شرقیان حرب داشت در خیمه گویند در غرب داشت
 همچنین نباید فراموش کرد که چهره داستانی اسکندر پیش از آن که رنگ و بوی
 ایرانی به خود گیرد، بسیاری از جانمایه‌های اساطیر مصر و سومر را پذیرفته و «گیلگمش»

وار در پی چشمه آب زندگی، جاودانگی و خداگونگی می‌گردد. در نگاهی دیگر، او بر اساس اسکندرنامه‌ها تنها کسی است که سه سده پیش از زایش مسیح، یک عیسوی به شما می‌رود! از کیش مسیحا کناره گرفته و گویا پیرامون ۹۰۰ پیش از هجرت، «مسلمان» می‌شود! و به گفته ابوحنیفه دینوری: «خدای عزوجل به فضل خویش، قفل کفر از دل او برداشت» و «حج بیت الله الحرام را به جای آورد»! حکیم نظامی گنجوی نیز که او را همچون عارفی مسلمان و وارسته می‌پندارد! در این باره می‌گوید:

سوی کعبه شد رخ برافروخته حساب مناسک در آموخته (!)

نخستین در کعبه را بوسه داد پناهنده خویش را کرد یاد

گونگونی چهره اساطیری اسکندر همچنان به نشانه‌های بارز خویش در شرق تا به اسکندر نامه‌های صفویه نیز وفادار ماند. اسکندرنامه‌هایی که همچون شاهنامه، به گونه نقلی انجام می‌یافت: «این اسکندر نقالی هم رومی و یونانی است و هم ایرانی و هم پیرو عیسی و مبشر پیغمبر آخرالزمان. هم سفرهای دریایی ادیسه‌ای دارد و هم به زیارت قدمگاه آدم در سر اندیب می‌رود و هم طواف کعبه و بیت‌المقدس می‌نماید. هم پهلوان است هم با ماوراءالطبیعه ارتباط دارد و هم از اندیشه و رایزنی حکیمان و ترفند و چیره دستی عیاران سود می‌جوید. اسطوره‌های قدیم آن منطقه، اینجا در هم جوشیده و چهره‌های نوینی که در عین حال آشنا هستند - هم برای ایرانی و هم برای یونانی و هم برای عرب - ظاهر می‌شوند. در اسکندرنامه نقلی، شما هم با نمونه‌هایی از اسطوره‌های ماقبل تاریخی مواجه می‌شوید، هم قطعات واقع‌نگارانه از زندگی روزمره طبقات متوسط شهری را می‌خوانید و هم با داستان‌های عاشقانه رومانتیک مطلوب اشراف‌زاده‌های قرون وسطی، برخورد می‌کنید.» (ابراهیمی، ۱۳۸۷: ۱۲ - ۱۳؛ الهی، ۱۳۷۹: ۲۵۳). مطالبی که در مورد وقایع تاریخی ایران قبل از اسلام، در منابع اسلامی ارائه شده‌اند در عین اینکه از اهمیت بالایی برخوردارند و در برخی موارد راهگشا می‌باشند، ولی در برخی مواقع گمراه کننده‌اند به عنوان مثال، ابن حوقل، جغرافیدان بزرگ عرب، کتیبه و نقش داریوش بزرگ در بیستون را مکتب خانه‌ای تصور کرده که معلمی چوب به دست در مقابل تعدادی شاگرد ایستاده است. همچنین یک آشپزخانه با آشپزی که چمچه در دست دارد و نیز دیگی بر روی سه پایه است که نقش شده است. ابن رسته و دیگران نیز بر همین روال سخن گفته‌اند. اگر این افراد دیدنی‌ها را این چنین توصیف کرده‌اند، نادیده‌ها و ناشنیده‌ها را چگونه به قلم خواهند آورد. دیگر مورخین اسلامی نیز درباره اسکندر کمتر همانند نوشته‌های ابن حوقل سخن نگفته‌اند و از حقیقت کاملاً دوراند و در آثار خود مجموعه‌ای از رؤیاهای و خیالات و افسانه‌ها را به صورت

تاریخ بیان کرده‌اند که به علل گوناگون در بین جوامع ایرانی و غیر ایرانی و امپراتوری بزرگ اسلامی به صورت باور در آمده و هنوز هم بسیاری بر این باورها پافشاری می‌کنند (الهی، ۱۳۷۹: ۱۱). در پایان جای دارد که به واکاوی نمونه بارزی از این کج اندیشی‌ها و انحرافات منابع تاریخی دوران اسلامی اشاره کنیم:

- افزودگی اسکندر نامه شاهنامه فردوسی

چنان که می‌دانیم نخستین و برترین آبخخور و ریشه شاهنامه فردوسی همانا شاهنامه منثور ابومنصوری است که خود ترجمه ای از خدای نامه ساسانی (و متن‌های پهلوی) به شمار می‌رود و درباره گونه نگاه این آبخخورها نیز به اسکندر، سخن گفتیم و در چندین و چند جا از شاهنامه، برابر با سنت مزدیسنا اسکندر نفرین شده است. جدای از اشاره‌های جسته و گریخته‌ای که در ادبیات پهلوی از او همچو یک نابکار یاد شده، هیچ‌گاه یک گفتار و یا یک دفتر ویژه برای او در ایران پیش از اسلام پیرامون کردارهای تاریخی او گردآوری و نگارش نیافته است. به طور مختصر به شرح این مغایرت می‌پردازیم: در سرتاسر شاهنامه (به جز از اسکندر نامه)، اسکندر نفرین شده و گونه‌ای بیزاری از چهره تاریخی او دیده می‌شود که به درستی هم‌تبار و هم‌گون با آگاهی‌های شاهنامه‌ها و خدای‌نامه‌های ساسانی و متن‌های پهلوی است، اما این نشانه‌ها با بخش اسکندر نامه افزوده بر شاهنامه هیچ همسانی و نزدیکی ندارند. در داستان اردشیر بابکان با هفتواد، فردوسی بر اساس متن پهلوی «کارنامه اردشیر بابکان» چنین می‌سراید:

سکندر که آمد بر آن روزگار بگشت آن که بُد در جهان شهریار
برفتند و زیشان جز از نام زشت نماند و نیابند خرم بهشت
در داستان پادشاهی خسرو پرویز و در نامه خسرو پرویز به قیصر روم، اسکندر «کینه ور پیر
گرگ» نامیده شده:

نخست اندر آیم به سلم بزرگ ز اسکندر آن کینه ور پیر گرگ
به هنگام بر تخت نشستن بهرام چوبین در گفتگو با سرداران سپاه:
سه دیگر سکندر که آمد به روم به ایران و ویران شد این مرز و بوم
چو دارای شمشیر زن را بگشت خور و خواب ایرانیان شد درشت
در پادشاهی اشکانیان و در نامه نوشتن اردوان به بهمن پسر خود درباره گرفتن اردشیر:
زبان بر گشاد اردشیر جوان که ای نامداران روشن روان
کسی نیست زین نامدار انجمن ز فرزانه و مردم رای زن

که نشینند کاسکندر بد گمان چه کرد از فرومایگی در جهان
نیاکان ما را یکایک بکشت به بیدادی آورد گیتی به مشت

در پادشاهی بهرام گور:

بدانگه که اسکندر آمد ز روم به ایران و ویران شد این مرز و بوم
کجا ناجوانمرد بود و درشت چو سی و شش از شهریاران بکشت
لب خسروان پر زنفزین اوست همه روی گیتی پر از کین اوست

- در اسکندرنامه افزوده بر شاهنامه، واژه‌ها و ترکیب‌های تازی (عربی) فراوانی به کار رفته که از گفتار و سخن فردوسی به دور است و همچنین در آن، روایت‌هایی درباره اسکندر آمده که با فهرست‌های دیگر اسکندرنامه‌ها و بخش‌های رمان کالیس‌تنس دروغین و بر گردان‌های شرقی آن برابر و هم راستا است و به همان اندازه نیز دارای افسانه‌بافی‌های فراوان و دوری از حقیقت تاریخی و دارای مغایرت‌های اساسی با دیگر بخش‌های شاهنامه بوده و ناهمگونی با درونمایه متن‌های پهلوی و خدای‌نامه‌هایی دارد که پایه کار فردوسی در سرودن شاهنامه بوده‌اند. در این اسکندرنامه، اسکندر با به کار بردن واژه‌ها و صفاتی از قبیل روح‌القدس، محب الصلیب، نبیره اسماعیل و ابراهیم، به عیسوی بودن اسکندر (سال‌ها پیش از آن که مسیح زاده شود!) اشاره شده است، مفاهیمی که در گفتار فردوسی، پیشینه‌ای ندارد و پس از او به دست نسخه‌پردازان و کالیس‌تنس خوانان و اسکندر دوستان بر شاهنامه افزوده شده است. در این میانه نمی‌باید فراموش کرد که در اسکندرنامه افزوده بر شاهنامه، سراینده آن اگرچه همواره در اندیشه نشان دادن چهره مثبت از اسکندر بوده است اما ناخودآگاه، بیزاری ملی و ناخرسندی خود را نیز در برابر اسکندر در پاژنام‌هایی از قبیل بدگمان، چونان مردم چاپلوس، شاهی ناسپاس، دارنده دل سفله و تن ناتوان، بی دادگر، یاهو گوی و ... نمودار می‌سازد. جای شگفت است که شاعران ایرانی در ادبیات کلاسیک پارسی، چندان گرایشی به بازخوانی داستان سکندر و دارا در سروده‌های خود ندارند:

فسانه گشت و کهن شد حدیث اسکندر سخن نو آر که نو را حلاوتیست دگر
«فسانه کهن و کارنامه به دروغ» به کار ناید رو در دروغ رنج مبر

(فرخی سیستانی)

تا چند کنی قصه ز اسکندر و دارا ده روزه عمر، این همه «افسانه» ندارد
(پژمان بختیاری) (ابراهیمی، ۱۳۸۷: ۲۰-۱۵؛ الهی، ۱۳۷۹: ۲۶۵-۲۶۹).

- اسکندر و ذوالقرنین

ذوالقرنین لقبی است که در قرآن مجید، سوره کهف (۸۳-۱۰۲) به یکی از ملوک اعصار باستانی داده شده است که از صالحان و مقربان درگاه الهی بوده و کسی است که خداوند با او سخن گفته، او را بر روی زمین تمکن بخشیده، رشته کارها را به دست او سپرده و قدرتش را در شرق و غرب عالم بسط داده است. در قرآن مجید سخنی دربارهٔ اینکه ذوالقرنین چه کسی بوده همچنین در مورد زمان و مکان زیستن او مطلبی نیامده است. ولی در دوره‌های بعد، علاوه بر معانی مختلفی که برای لقب او (ذوالقرنین) آورده‌اند. درباره هویت او نیز اشخاص زیادی - دستکم ۲۲ نفر - معرفی شده‌اند (مجتبایی، ۱۳۹۰: ۲۱). رواج اسکندرنامه‌ها در شرق، در اوائل دوران اسلامی همراه با مکاشفات پیامبر گونهٔ او در این نوشته‌ها و برخی اشتراکات، میان مندرجات این آثار با آنچه در قرآن دربارهٔ ذوالقرنین آمده است و نیز قداست یافتن اسکندر در اسکندریهٔ عصر هلنیستی و در نخستین جوامع مسیحی، موجب شد که بعضی از مفسران قرآن و تاریخ‌نگاران مسلمان، ذوالقرنین را همان اسکندر مقدونی فرض کنند. این تصور نادرست تا اواسط سدهٔ نوزدهم. م. هم در میان ملل اسلامی و هم نزد محققان مغرب زمین به عنوان یک واقعیت تاریخی رواج داشت. اشتراک و مشابهت عمدهٔ میان اسکندر مقدونی و ذوالقرنین از دو جهت بود: یکی رسیدن آن دو به غرب و شرق عالم؛ و دیگری عنوان یا لقب «ذوالقرنین» یعنی دارای دو شاخ. برای این شخصیت قرآنی و وجود سکه‌هایی با تصویر اسکندر با شاخ قوچ بر روی کلاه او. اسکندر در مصر همچون فرعون مصر فرزند آمون راء خوانده می‌شد و آمون در اساطیر مصری به صورت قوچی با دو شاخ پیچیده تصور و تصویر می‌شد و به همین مناسبت پس از اسکندر، نخستین جانشینان او گاهی بر سکه‌های خود تصویر اسکندر را با دو شاخ قوچ به عنوان مظهر قدرت و آمون راء ضرب می‌کردند. دربارهٔ مورد اول برخی معتقدند که لشکرکشی‌های اسکندر تنها به طرف جنوب (مصر) و شرق (ایران و هند) بوده است و او هرگز به طرف غرب جهان نرفت. او آخرین اسکندریه خود را در آن سوتر از سمرقند (مَرکنده) و «شهر کورش» (Cyropolis) به نام «اسکندریهٔ پایانی» (Alexandria Eschate) بنیان نهاد. بنا بر آیات قرآنی ذوالقرنین علاوه بر سفر به شرق و غرب، سفر سوومی را هم به سرزمین یاجوج و ماجوج داشته است که به تصریح کتاب حزقیال نبی (۱۴/۳۸ - ۱۵) و ارمیاء نبی (۲۲/۶) نواحی دور دست شمالی و بنا بر تحقیقات جدید ماوراء جبال قفقاز بوده است. در صورتی که اسکندر هرگز به سمت شمال نرفت (مجتبایی، ۱۳۹۰: ۲۸-۲۹). دربارهٔ مورد دوم، یعنی عنوان «ذوالقرنین» نیز در هیچ جا، در کتاب‌های تاریخ، حتی در اسکندرنامهٔ کالیس تنس دروغین، از اسکندر با این عنوان یا لقب

ذکری نیامده و در موزائیک موزه ملی ناپل که از شهر پمپئی به دست آمده و نشانگر جنگ اسکندر و داریوش سوم در ایسوس است (تصویر ۱)، چهره اسکندر بدون تاج یا شاخی بر سر دیده می‌شود. پلوتارک در آغاز شرح حال اسکندر از تندیس‌ها و تصویرهای پیکرترشان و صورتگران یونانی از اسکندر یاد می‌کند و ویژگی‌های سیمای او را براساس این آثار باز گفته است ولی در هیچ‌یک از این تندیس‌ها و تصویرها نشانی از شاخ اسکندر نبوده است. اشاره به دو شاخ اسکندر در اوائل دوران اسلامی، در آثار مسیحیان سریانی زبان دیده می‌شود که اسکندر را راه‌گشای مسیح به مطلع صبح آخرالزمان می‌دانستند (مجتبایی، ۱۳۹۰: ۳۰). در سال ۱۸۵۵ م. دو مورخ آلمانی به نام‌های گ. م. ردسلوب و ب. بی‌یر ذوالقرنین را منتسب به کورش می‌دانند. چندی بعد تئودور نولدکه (اسلام شناس معروف) در ۱۸۹۰ و ۱۸۹۳ در دو مقاله پی در پی با تکیه در مندرجات داستان اسکندر مسیحی و شرح حال منظوم اسکندر به زبان سریانی منسوب به یعقوب سروجی مدعی شد که ذوالقرنین همان اسکندر مقدونی است. سنگینی شخصیت علمی نولدکه نظر او را رایج و شایع ساخت. هرچند محققان شرقی چون سید احمد خان و ابوالکلام آزاد به نقد و ردّ نظریه رایج پرداخته‌اند و بر یکی بودن ذوالقرنین و کورش تأکید دارند.^۱ برخی نیز این امکان را می‌دهند که اسطوره ذوالقرنین از دو مسیر و دو سنت متفاوت به روزگار ما رسیده باشد: یکی سنتی است که بازتاب دیدگاه جامعه ایرانی است و بنا بر این ذوالقرنین را با کوروش هخامنشی یکی دانسته است. این دیدگاه با صفاتی که از او در قرآن کریم بیان شده و او را برخلاف اسکندر، انسانی با ایمان و خداشناس می‌نماید بسیار نزدیک است؛ دو دیگر سنتی غیر مردمی است و بر اساس آن ذوالقرنین همان اسکندر مقدونی است. این روایت ممکن است از منابع غیر ایرانی به ادبیات و فرهنگ ما راه یافته و بر آن بوده تا به اسکندر چهره‌ای مشروع و مردمی ببخشد^۲ (جعفری دهقی، ۱۳۹۰: ۹۷).

۳-۵- مورخین و باستان‌شناسان معاصر شرقی

برخی از مورخین معاصر ایرانی و شرقی بر این باورند که در تاریخ دنیا و به ویژه دنیای باستان هیچ موضوعی دروغ‌تر از شکست ایرانیان از یونانیان و گسترش افسانه اسکندر نیست،

^۱ . به منظور دسترسی به اطلاعات بیشتر در مورد شخصیت تاریخی ذوالقرنین و اختلاف نظرها میان کورش یا اسکندر بودن آن رک به بدره‌ای، ۱۳۸۴؛ مجتبایی ۱۳۹۰ و بهرامی عسکر ۱۳۹۰.

^۲ . هر چند شخصیت خود اسکندر نیز از طرق دو سنت متون پهلوی و غربی ترجمه شده به ما رسیده است (نگارنده).

نه این که پیروزی ایرانیان بر یونان استمرار داشته و یا فرهنگ یونان بر شرق تأثیر نگذاشته است و یا اسکندر شاهنشاهی هخامنشی را به نابودی نکشاده است، بلکه چگونگی واقعیت امری است که برای بسیاری ایمان و عقیده شده که تمدن جهانی زیر بنایی جز هلنیسم ندارد و بر مبنای آن به طرح‌ریزی‌هایی پرداخته و جوهر تمدن بشر را تمدن یونانی دانسته‌اند و تا بدان جا پیش رفته‌اند که برای این پیروزی‌های خیالی سرودها در ستایش پیروزی روح بر ماده و نجات آزادی سروده‌اند و شکوفایی تمدن بشری را در ارتباط با این پیروزی‌ها و ظهور اسکندر و کارهای او دانسته‌اند (الهی، ۱۳۷۹: ۱۳). دروغ‌های بسیار در روایت کالیستنس و نادرستی‌ها و گزافه‌گویی‌های اسکندرنامه‌ها، بزرگنمایی‌ها و ستایش برانگیز ساختن چهره اسکندر در آنها، نویسنده و پژوهنده ایرانی - شرقی را دچار شگفتی می‌سازد و با خود ناباورانه چنین اندیشیده که چگونه یک امیرزاده دور افتاده‌ترین و بدبخت‌ترین گوشه گستره امپراتوری کیانی (هخامنشی) که یونانیان نیز از او و میهنش (مقدونیه) بیزار بودند، بر بزرگ‌ترین امپراتوری شرق باستان شوریده و در سی و اند سالگی و در زمانی کوتاه میراث‌دار و جانشین چنان امپراتوری می‌گردد که نتیجه اندیشه چندین نسل پادشاهان ایرانی بوده؟ و در روند آن چگونه در آن سن کم زمان می‌یابد تا به جز از ایران تا تمامی هند باستان را برگیرد؟ بر این بنیاد تاریخ‌نگار ناباور ایرانی در دوره کلاسیک اسلامی انگیزه‌ای شایسته پذیرش و خردمندانه‌ای را نیافته مگر این که اسکندر را از تخمه و نژاد شاهان ایران زمین بداند و نه آنکه بر آن باشد تا ننگ شکست را از دامن خود بشوید! اگر چه چنانکه گفتیم، ایرانی‌سازی اسکندر خود بر آمده از دل یک پرسش تاریخی است (ابراهیمی، ۱۳۸۷: ۹). احمد حامی یکی از پژوهشگران ایرانی که به داستان اسکندر معترض است، تهاجم اسکندر مقدونی به درون ایران و هندوستان را بزرگ‌ترین دروغ تاریخ می‌داند. او معتقد است که گمراهی همه اسکندرنویسان این است که هند جنوب خوزستان (هندیجان) را هندوستان پنداشته‌اند. این گمراهی گریبان‌گیر مانی‌شناسان و توماس‌شناسان هم شده است (حامی، ۱۳۶۳: ۷).^۱ اصلان غفاری یکی دیگر از پژوهشگران ایرانی، گفته‌های مورخان اسکندر را به باد انتقاد گرفته و به ذکر دلایل محکمه‌پسندتری نسبت به احمد حامی پرداخته است و معتقد است که گفته‌های مورخان اسکندر یا دروغ است یا اغراق زیادی در آنها وجود دارد که با تعدادی پرسش، می‌توان به بی اساس بودن آنها پی برد. برخی از این پرسش‌ها عبارتند از:

^۱ . گرچه برخی از نظرات احمد حامی قابل تأمل و تحقیق است، ولی اکثر نظرات او استنادات کافی برای در طرح در مجامع علمی را ندارد (نگارنده).

از اسکندر گجستک تا اسکندر ذوالقرنین (ارزیابی و تحلیل آشفته‌گی منابع تاریخی اسکندر مقدونی) بخش دوم/ ۷۹

چرا ما هیچ کتیبه و اثر مکتوبی از اسکندر مانند فراغنه و دیگر پادشاهان نداریم؟ چرا برخی از مورخان ایرانی مقدونیه را در مصر دانسته‌اند؟ چرا جسد اسکندر را به مصر بردند و در اسکندریه دفن کردند، چرا او را به مقدونیه نبردند تا در مقابر اجدادش دفن کنند؟ چرا در عهد عتیق نامی از مقدونیه نیامده است؟ و غیره.

غفاری به شرح برخی از اغراق‌های بزرگ مورخان کلاسیک به عنوان دروغ‌های شاخ‌دار پرداخته است. یکی از این اغراق‌ها تعداد تلفات جنگ‌های سپاه ایران در مقابل مقدونیان است. به عنوان مثال جنگ گوگامل (ارییل) است (غفاری، ۱۳۵۵)

مورخین کلاسیک	تعداد تلفات سپاه پارس	تعداد تلفات سپاه مقدونی
دیودور سیسیلی	۹۰۰۰۰ نفر	۵۰۰ نفر
کنت کورتیوس	۴۰۰۰۰ نفر	۳۰۰ نفر
آریان	۳۰۰۰۰۰ نفر	۱۱۰۰ نفر

امیر مهدی بدیع، اثر وزین یونانیان و بربرهای خود را براساس منابع مورخین کلاسیک و ارزیابی آنها به شیوه‌های مختلف به منصفه ظهور رساند. با همان منابع و برخی منابع موازی به دفاع از شأن و بزرگی فرهنگ و اقتدار پارسیان و حتی یونانیان به عنوان دو ملت همسایه، با تعاملات فرهنگی بسیار پرداخته است. تهاجم اسکندر را به عنوان پایان دهنده عظمت هخامنشیان و حتی یونانیان می‌داند. بدیع معتقد است «افسانه اسکندر بی قاعده تر و شگفتی‌آفرین تر از مجموع افسانه‌های تمام قدیسیان، به شدت در تاریخ لنگر انداخته و مقدمه بحث‌ناپذیری شده است برای حادثه غم‌بار طولانی و بی رحمانه پارس که همان تهاجم مقدونی و فرمانروایی سلوکیان بود و اینان نخست راه را برای لژیون‌های رومی هموار کردند و بعد برای استعمارگران اروپایی توجیهی ساختند که امروزه دیگر تقریباً امکان ندارد قلب بودن آن را قبولاند.» افراد نادری می‌خواهند درک کنند که نتیجه فتح‌های اسکندر بر خلاف آن چه تقریباً همیشه ادعا می‌کنند، نه گسترش تمدن، بلکه پایان تمدن هخامنشی، یکی از زیباترین تمدن‌های تمام دوران‌ها بوده است. مورخین بسیاری از «طرح بزرگ» اسکندر سخن به میان آورده‌اند، همان طرحی که «اگر مالاریای حاد، قهرمان را در سی و سه سالگی نبرده بود» انجام می‌پذیرفت. بدیع معتقد است «تمام این‌ها هرچه بخواهید هست مگر تاریخ. اسکندر بر اثر مالاریا جان نسپرد، بلکه می‌خواری‌های بی وقفه از زمان «عروسی‌های شوش» تا «بازی‌ها، جشن‌ها و وقت گذرانی‌های همگانی» هگمتانه بود که او، و نیز هفستیون عزیزش را کشت. «طرح بزرگ» اسکندر در سال ۳۲۳ پ. م، شوخی دلپذیری

بیش نیست. فاتح مقدونی طبق توصیف دموستن، مردی دوستدار زنان، شراب، ضیافت‌های بی‌پایان، سرکرده‌ای بی رحم، پر خشم و خرافاتی که بزرگی تظاهرهای مادی قدرت را با عظمت واقعی اشتباه می‌کرد، به دوستان و نزدیک‌ترین یارانش بی اعتماد بود زیرا اعتماد به خود را از دست داده بود و ... گواهی مردی که از اسکندر، انسانی نیمه خدایی ساخته است، یعنی از پلوتارک بشنوی: «و هنگام رسیدن به سرزمین پارس (پس از گذشتن از صحرای دشوار ژدروزی) پس از انجام رسوم کهن چون دادن یک سکه به هر زن، دوستان و فرماندهان خود را به غذا خوردن فراخواند و در آن جا تاجی جایزه کسی بود که بهتر از هر کس بنوشد. پروماکوس از همه بیشتر نوشید و پس از سه روز علاوه بر او چهل و یک تن مردند و ...». در پایان بدیع چنین آورده است که: «قصدم ندارم به محاکمه اسکندر بپردازم. ولی خود را قادر نمی‌بینم که نگویم عظمتی که جهانیان برایش به رسمیت می‌شناسند، عظمت بدی و انهدام جبران ناپذیر یونان کلاسیک و به هم ریختن بی درمان امپراتوری داریوش که روزگاری آشیل بزرگ آن را بنای خوشبختی نامید، نه عظمت «گیرنده انتقامی که متوجه یونان شده بود» یا عظمت «اعطا کننده شکل برتری از فرهنگ» به گونه‌ای که ستاینندگان جنایت و خشونت که استادان تاریخ شده اند، او را واجد آن می‌بینند.» (بدیع، ۱-۶/ ۱۳۸۴: ۵۰-۴۴).

۴- نتیجه

ماجرای لشکرکشی اسکندر به مشرق زمین داستان‌های واقعی و خیالی فراوانی به همراه داشته است. در این باب اسکندرنامه‌های بسیاری بر اساس منابع تاریخی کلاسیک غربی، شرقی و ذهنیت و تخیل مورخان هر عصری شکل گرفته است. پژوهشگران با مطالعه اسکندرنامه‌های مختلف و منابع شرقی قبل و بعد از اسلام با آشفتگی زیادی در منابع تاریخی مرتبط با اسکندر و اقدامات نیک و بد او مواجه می‌شوند. شناخت چند و چون سیر زمانی شخصیت و نقش کلیدی اسکندر در تحولات تاریخی مشرق زمین نیز ابهامات بسیاری را به همراه دارد. در منابع غربی کلاسیک او را به عنوان منجی بشریت می‌شناسیم و در منابع شرقی قبل از اسلام با عنوان «گجستک» و «پتیاره»، و منابع دوران اسلامی نیز او را یک شخصیت مذهبی، الوهی و ایرانی معرفی می‌کنند. در این نوشتار سعی بر این بود که با ارزیابی و آسیب شناسی شرایط مکانی و زمانی هر دسته از منابع اسکندر به روشن ساختن دلایل سیاسی، اجتماعی و فرهنگی مؤثر در نحوه شکل‌گیری این منابع و به عبارتی روانکاوی عوامل پنهان در بروز شخصیت‌های مختلف و متنوع اسکندر در طول تاریخ شرق و

غرب پردازیم. ما در ابتدا منابع رایج و فراگیر مورخان کلاسیک را در دست داریم که شش تن از آنان را با عنوان مورخان اسکندر می‌شناسند که عبارتند از: دیودور سیسیلی (قرن اول پ. م)، استرابو (۶۳ پ. م - ۲۰ م)، کوئینتوس کورتیوس روفوس (مورخ رومی قرن اول میلادی)، پلوتارک (۱۲۰ - ۴۵ م)، ژوستین (۱۳۸-۱۶۱ م)، آریان (۹۵-۱۷۵ م). منابع اصلی، نوشته‌های این مورخین نیز منابع تاریخی مفقود مورخانی هستند از قبیل: بطلمیوس، آریستوبولوس، نثارخوس، اونسکریتوس و کالیس تن. این مورخان علاوه بر این که به شرح وقایع و چگونگی لشکرکشی اسکندر می‌پردازند، شاخ و برگ‌های فراوانی به این وقایع و شخصیت اسکندر افزوده‌اند. در برخی موارد اسکندر را در حد یک موجود فرازمینی و الوهی و منجی یونان و مشرق زمین مطرح می‌سازند. به تدریج این منابع، بنیاد و دستاویزی می‌شود برای مورخان عصر استعمار تاریخ ملل مشرق زمین و به ویژه تاریخ عصر هلنیستی. این استعمار تاریخی از سده شائزدهم میلادی آغاز می‌شود و مورخین و باستان‌شناسان غربی متعددی نیز در سده های نوزدهم و بیستم به شرح زندگی اسکندر و مهر تأییدی بر داستان‌های راست و دروغ اسکندرنامه‌های قدیمی می‌زنند. در نیمه دوم و اواخر قرن بیستم به تدریج با رونق گرفتن پژوهش‌های تاریخی و باستان‌شناسی و تقابل منابع غربی و شرقی سعی اندکی در استعمار زدایی تاریخ ملل شرقی در مقطع زمانی عصر یونانی مآبی و تحلیل شخصیت تاریخی اسکندر صورت می‌گیرد. اما گروه دیگر، منابع شرقی هستند که به روشن ساختن وجوه دیگری از شخصیت اسکندر و نوع بازتاب ملل مشرق زمین نسبت به اسکندر و جانشینان او می‌پردازند. قدیمی‌ترین این منابع الواح بابلی ستاره شناسی، اقتصادی و رویدادنامه‌ها هستند که همزمان با ورود اسکندر به شهر بابل در خلال وقایع دیگر به اسکندر و برخی دیگر از اقدامات او اشاره می‌کنند. الواح بابلی وجود شخصیت تاریخی اسکندر و جانشینانش را بر ما اثبات می‌کنند. ولی نکته حائز اهمیت در این الواح، به شخصیت اسکندر به عنوان یک فاتح بیگانه و شاهی که با عنوان‌ها و لقب‌های رایج شاهان مورد اشاره قرار نگرفته است. دسته دیگری از منابع شرقی، به منابع ضد هلنی شهرت یافته‌اند. این منابع همگی به پیشگویی در مورد حکومت‌هایی می‌پردازند که هر کدام در دوره‌ای خاص بر مشرق زمین تسلط می‌یابند. یکی از این حکومت‌ها، امپراتوری اسکندر و جانشینانش است که در تمامی این منابع از آنها به بدی یاد شده است. گفته می‌شود این منابع توسط مغان و طبقه روحانی ایران در عصر هلنیستی در مقابل تبلیغات پادشاهی اسکندر و جانشینان تهیه شده است که خود نشانگر نوع نگاه طبقه روحانی و جامعه شرقی پیرو تفکرات مذهبی این طبقه می‌باشد. دسته دیگری از منابع شرقی که نشانگر نوع نگاه و تصور جامعه شرق و ایرانی از

اسکندر می‌باشد، منابع عصر ساسانی است. در این منابع بیزاری ایرانیان از سردار مقدونی به اندازه ای است که نام او را با بدترین القاب و زشت‌ترین اقدامات همراه ساخته‌اند. این اتهامات در منابع سرزمین‌های دیگری از قبیل: سغد، بابل و یهود هم به طور فراگیری دیده می‌شود و مختص به طبقه مغان و زرتشتیان نیست. این منابع بازتاب دهنده نهضت فکری و مذهبی دنیای شرق به ویژه ایران در مقابل حکومت اسکندر و جانشینانش است و این خود دلیل روشنی است بر عدم پذیرش قلبی فرهنگ و سنت هلنی از سوی ایرانیان و ملل شرق است. دسته مجزای دیگری از منابع شرقی، متون تاریخی و ادبی دوران اسلامی در ایران و سرزمین‌های اسلامی است. این منابع قربانی کج فهمی‌ها و انحرافات جبری منابع تاریخی شده‌اند و دقیقاً عکس روایت‌هایی هستند که در منابع شرقی قبل از اسلام و دوره ساسانی دیده می‌شوند. نمونه بارز این منابع اسکندرنامه‌هایی است که توسط ادیبان و مورخان اسلامی نگاشته شده‌اند. نوشته‌های آنان کاملاً نشان می‌دهد که با منابع دوران ساسانی غریب بوده‌اند و به احتمال زیاد ریشه اصلی نوشته‌های آنان رمان دروغین کالیس‌تن بوده است که در صدر اسلام به سریانی، عبری و عربی ترجمه شده است. برخی نیز معتقدند که مورخان مسلمان و ایرانی از واقعیت لشکرکشی اسکندر به خوبی اطلاع نداشته‌اند و با ایرانی ساختن نسب اسکندر و اطلاق اسکندر به عنوان فرزند دارای بزرگ و برادر ناتنی دارای کوچک (داریوش سوم) (تصویر ۲) سعی در کتمان ناباوری‌های تاریخ اسکندر و شکست سخت ایرانیان از یک سردار بیگانه داشته‌اند. در اسکندرنامه‌های اسلامی، اسکندر را به طواف کعبه می‌فرستند و او را برابر با شخصیت ذوالقرنین در قرآن مجید می‌دانند و بدین ترتیب به او چهره‌ای ایرانی و مشروع برای حکومت بر ایران می‌بخشند. در این راستا بخش‌هایی تحت عنوان اسکندرنامه به شاهنامه فردوسی افزوده می‌شود که الحاقی بودن آن به خوبی بر ما مبرهن است. در پایان باید اذعان داشت که با بررسی منابع اسکندر می‌توان به این نتیجه نایل شد که منابع غربی و شرقی اسکندر در دوران قبل از اسلام کاملاً نشانگر تعارض و تقابل دو جامعه و فرهنگ شرق و غرب (هلنی) است و این اختلافات به روشنی در نوع نگاه منابع فوق به طرف مقابل مشهود است. اکثر مورخان دوران اسلامی نیز به دلیل عدم دسترسی و آگاهی از متون قبل از اسلام به اسکندرنامه‌های عربی توجه داشته‌اند که ریشه در همان اسکندرنامه‌های غربی و کالیس‌تن دروغین دارد. این شقاق میان منابع قبل و بعد از اسلام انحراف عکسی در ذهنیت مورخان و ادیبان دوران اسلامی ایجاد کرده است (نمودار ۱). داستان اسکندر واقعیتی است که برای ما نمایشگر برخی ناتوانی‌های جامعه و سالاران ایران در آن دوره در مقابل تهاجمات او بوده است. این که پیروزی اسکندر را بر ایران زمین

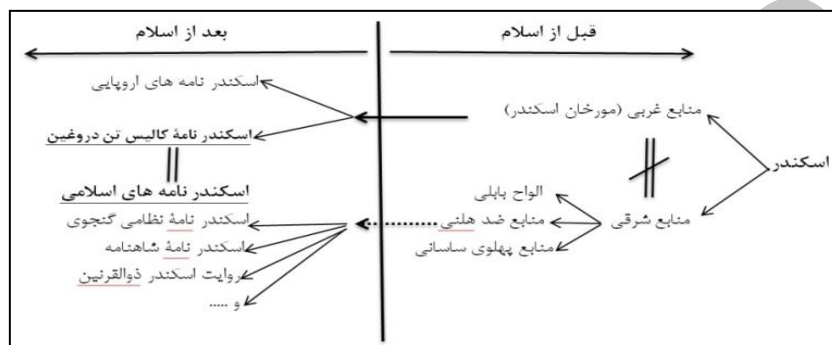
نفی کنیم و منکر آن گردیم، چاره واقعیت رخ داده نیست، هر ملتی در شرایط خاص خود، گاهی شکست‌هایی را باید قبول کند و دیگران هم، خیزش‌های آن ملت را پذیرا باشند. اسکندر یک شخصیت تاریخی با تأثیر جهانی است، اما با تأثیراتی خیلی سطحی و در یک بازه زمانی کوتاه.

منابع

- ابراهیمی، فرشید. ۱۳۸۷. *اسکندر مقدونی به روایت متن‌های پهلوی*، در آمدی بر ریشه‌شناسی اسکندرنامه-های پارسی و تضاد آنها با ادبیات پارسی میانه، تهران، ابریشمی فر.
- الهی، حسین. ۱۳۷۹. *اسکندر مقدونی بجهت تباه تاریخ*، مشهد، نشر تابران.
- بدره‌ای، فریدون. ۱۳۸۴. *کوروش کبیر در قرآن مجید و عهد عتیق*، تهران، انتشارات اساطیر.
- بدیع، امیر مهدی. ۱۳۸۴. *یونانیان و بربرها (روی دیگر تاریخ)*، ترجمه قاسم صنعوی، جلد ششم، کتاب اول، تهران، توس.
- بریان، پی‌یر. ۱۳۸۶. *اسکندر در بابل: تصویرهای یونانی - تصویرهای بابلی*، در مجموعه مقالات وحدت سیاسی و تعامل فرهنگی در شاهنشاهی هخامنشی، ترجمه ناهید فروغان، تهران، اختران، ج ۲، صص ۶۶۰-۶۴۷.
- بهرامی عسکر. ۱۳۹۰. نکاتی درباره استوانه کوروش و یابنده آن، مجموعه مقالات همایش کوروش هخامنشی و ذوالقرنین. ۱۳۸۹. مجموعه پژوهش‌های ایران باستان (۱۱)، به کوشش عسکر بهرامی، تهران، مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، صص ۱۱۸-۹۹.
- حامی، احمد. ۱۳۶۳. *سفر جنگی اسکندر مقدونی به درون ایران و هندوستان بزرگ‌ترین دروغ تاریخ است*، چاپ دوم، تهران، در آستانه فردا؟.
- جعفری دهقی، محمود. ۱۳۹۰. ذوالقرنین: گزارشی اسطوره شناختی، مجموعه مقالات همایش کوروش هخامنشی و ذوالقرنین. ۱۳۸۹. مجموعه پژوهش‌های ایران باستان (۱۱)، به کوشش عسکر بهرامی، تهران، مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، صص ۸۹-۹۸.
- دورانت، ویل. ۱۳۶۷. *تاریخ تمدن (یونان باستان)*، ترجمه امیرحسین آریان پور و فتح‌ا... مجتبابی و هوشنگ پیرنظر، چاپ دوم، جلد دوم، تهران، سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی.
- غفاری، اصلا. ۱۳۵۵. *قصه سکندر و دارا (پژوهشی تاریخی پیرامون سفر جنگی اسکندر مقدونی به خاور)*، تهران، کاویان.
- مجتبابی، فتح‌ا... ۱۳۹۰. ذوالقرنین: اسکندر یا کوروش؟، مجموعه مقالات همایش کوروش هخامنشی و ذوالقرنین. ۱۳۸۹. مجموعه پژوهش‌های ایران باستان (۱۱)، به کوشش عسکر بهرامی، تهران، مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، صص ۲۱-۵۶.
- ویسهوفر، یوزف. ۱۳۸۸. درباره خاطره به جا مانده از هخامنشیان و اسکندر در ایران، در تاریخ هخامنشی، جلد هشتم (تداوم و تغییر)، ویراستاران هلن سانسسی وردنبورخ، آملی کورت و مارگارت کول روت، ترجمه مرتضی ثاقب فر، تهران، انتشارات توس، صص ۵۸۶-۵۷۳.

Farrokh. K. 2007, *Shadows in Desert: Ancient Persia at War*, New York and Oxford, Ospery Publishing Midland House.

نمودار ۱: سیر تاریخی منابع شرقی و غربی اسکندر در دوران قبل و بعد از اسلام (نگارندگان)



تصویر ۱: موزائیک مکشوفه از پمپئی، نبرد داریوش سوم و اسکندر، (Farrokh, 2007 : 104)



تصویر ۲: برگه از شاهنامه قرن دهم هجری که اسکندر و سپاهیان را در کنار جنازه داریوش سوم نشان می‌دهد. اسکندر سر برادر ناتنی خود داریوش سوم را بر روی زانو گرفته است (Farrokh, 2007, p 109).

